

عوامل نفوذی خاد در میان جنبش چپ انقلابی  
از جمله صادق ظفر ("پولاد گر") را بیشتر بشناسیم

## بخش ( ۲ )

### رفیق اندیشمند ، با شهامت و مبارز( آزاد . ل ) سلام های پر حرارت تقدیم تان باد !

نخست از این که صحت یاب شدید خوشنود گردیدم . آرزومندم ازهر گونه گزند گردون و انسان های نابکار و فرومایه در امان باشید .

چندی قبل نوشته مهربانانه ، دلسوزانه و مسؤلانه ای از شما در زمینه صحبت روبروی با دو تن (گرداننده های "شورش" و "پیام آزادی") به دست نشر سپرده شد که در بخشی از آن چنین آمده :

« آیا شما گرانیگان و مبارزین سر به کف امتحان داده، میل دارید و می خواهید در یک فضای دمو کراتیک و آزاد در یک تجمع رو در رو با یک یا چند نفر متحجر و تهمت گر و فحاش که با این اعمال و نوشته های بی محتوای شان خواسته اند خودرا در جامعه در قالب چپ مطرح و آشکار سازند مثل داکتر ثنا - حسین و شخصی هم به نام صادق و ممکن چند آدم بی مسؤلیت دیگر می توانید آن همه فحش، اتهام زنی ، تهمت به خود و دیگران و گناهان صغیره و کبیره آنها را درمجموع با بزرگواری خود نادیده گرفته و با اخلاق انقلابی گذشت نموده ، غرض ایجاد فضای صمیمیت، همکاری (در صورت امکان) و در مجموع برای تثبیت به حق بودن آنچه تاریخ شعله جاوید و دیگر سازمانهای انقلابی روشن ساخته است، در یک گفت و گوی علنی و یا مخفی غرض حل مسایل مطروحه و تثبیت این که چه کسی به حق است و کی جاسوس؟ اشتراک نمائید؟؟ تا مردم شریف و زجر دیده ما مخصوصاً نسل جوان به کجراه نرفته و در جهت یابی راه اصولی مبارزه بتوانند با قاطعیت تصمیم گیرند؟؟ »

## بحث با ناقص خیالان شیوه استاد نیست علم افلاطون حریف جهل مادرزاد نیست

رفیق متبحر با ابراز سپاس بی پایان از شما ، در زمینه باید اضافه نمایم که صلح و آشتی با دشمنان مردم که در نقش دوستان آنان در بستر نشانی شده و سستی های نام نهاد و خالی از متن انقلابی آگنده از افتراء ، بهتان و دروغ و ... که منقوش با نقل قولهای بزرگان علم و دانش ( رهبران پرولتاریای جهان ) بوده ، نقش های دراماتیک از پیش دایرکت شده شان را با صرف انرژی و هوشیاری کمپرادوران کالای تقلبی ادا می نمایند و به پیشوایان اسطوره ساز جنبش چپ انقلابی طوطی وار اهانت روا می دارند و انقلابی های اصیل و تثبیت شده در سطح جنبش [ که نه تنها مبارزان واقعی و آگاهان سیاسی ؛ بلکه طیف های وسیع مردم درد مند ، زجر کشیده و با پاس افغانستان از آنان شناخت منطقی دارند ] را با الفاظ رکیک و با چاشنی "ایزم" های رنگارنگ و به ظاهر انقلابی مخاطب قرار میدهند و زیر عنوان به اصطلاح " مخفی کاری " مسخره خود شان را پشت نام صدر مائو از انظار پنهان می نمایند [ که این قلم در بحث های بعدی روی چنین مخفی کاری های مبتذل و " چشم پتکان " های کودکانه و خنده برانگیز بیشتر درنگ خواهم کرد ] چگونه می توان نشست ؟

از آن جایی که چند تن از خوانندگان پرسیده اند که بعد از مطالعه دو نوشته «د. شفق» چرا نسبت به وی مشکوک گردیدم و پاسخ بدین سؤال بی ارتباط به پاسخ پیشنهاد شما نیست، ناگزیرم اندکی راجع به روش شناخت خود در تشخیص جواسیس در کل ، به خصوص جواسیس خلق و پرچم روشنی بیندازم، باشد در پرتو آن خوانندگان عزیز پورتال در کنار معیار هائی که خود دارند، آنها را نیز جهت تشخیص دوستان مردم از دشمنان آن به کار ببندند:

۱- نخستین نکته شک بر انگیز در نوشته «د. شفق» یا همان صادق ظفر اصلی، لحن چاپلوسانه آن نوشته بود. چه این قلم در جریان بیش از ۴۰ سال رابطه با افراد و اشخاص منسوب به جنبش دموکراتیک نوین در کل و به خصوص زندگی ۸ ساله در فضای تنگ و مرگبار زندان پلچرخی که هر روز آن معادل هفته ها و ماه ها بر تجربه و شناخت انسان می افزاید ، پی برده بودم که یکی از ویژگی های آنها زبان ساده، بی آرایش و عاری از چاپلوسی و تملق طیف متعلقان جنبش دموکراتیک نوین بود . به عبارت دیگر هرگاه از استثناء بگذریم در کل افراد «شعله ئی» مردمانی بودند و هستند راستگو، صریح اللهجه و به دور از هر نوع تملق و چاپلوسی . این خصوصیت بین آحاد «شعله ئی» راستین و نفوذی های خاد ، یکی از آن ممیزاتی بود که کمتر رفیق «شعله ئی» به آن بر نخورده و یا به صورت مستقیم تجربه نکرده باشد ، یعنی - در حالی که شعله ئی های راستین - بعد از ساخت کامل ، دهان و یا قلم به ستایش کس و یا کسانی به کار می اندازند ، افراد پرچمی - خلقی به خصوص عناصر تربیت یافته در دامان آلوده خاد به مثابه نخستین روش با « لیس و لباس » افراد ، داخل جمع شده بدان وسیله می خواهند افراد را «خر» خود بسازند. تملق های « د. شفق» از این قلم و همسر در حالی که کمترین

شناختی از وی نداشتیم، خود گواه آن بود که نباید آن تعریف‌ها را سرسری گرفته و دال به نادانی و بی‌خردی نویسنده نمود.

**۲-** دومین ویژگی که طی سالیان طولانی جهت تشخیص افراد و تثبیت جایگاه آنها نزد وجود داشته و دارد، رابطهٔ همچو افراد با عناصر انقلابی، یعنی با فرزندان جانباز مردم و دشمنان مردم می‌باشد. به عبارت دیگر، میزان تعهد افراد به انقلاب و مبارزات انقلابی از نظر من کاملاً مساویست به عشق و علاقه‌ای که به امر انقلاب و راهیان آن داشته و خلاف آن نفرتیست که از دشمنان مردم می‌باید داشته باشند.

از نظر من، فردی که با عناصر انقلابی کینه و دشمنی بورزد و با عناصر ضد انقلابی و دشمنان مردم مغالزه و معانقه داشته باشد، چنان فردی نباید به هیچ صورت ساده پنداشته شده و برخورد سطحی و "سرسری" با وی صرت بگیرد. به همین اساس وقتی نفرت و کین عمیق «د. شفق» را نسبت به رفیق شجاع، مبارز و اندیشمند «موسوی» دیدم و به **اساس گزارشات آقای «پولاد» از روابط وی با «اسد الله کشتمند» اطلاع یافتیم**، نتوانستم بر خود بقبولانم که «د. شفق» ریگی در کفش نداشته باشد.

**۳-** دقت در محتوای نوشتهٔ «د. شفق» با تمام مهارتی که در آن به کار رفته بود، به خوبی نشان می‌داد که نویسندهٔ مطلب، در عین حالی که می‌خواهد به اصطلاح از من تعریف و تمجید نماید، فرد و یا افراد دیگری را که به نحوی از انحاء یا خود، خویش را منسوب به جنبش انقلابی می‌دانند و یا هم از طرف جامعه بدان نسبت شناخته شده‌اند، هدفمند نشانه گرفته در واقع می‌خواهد ضمن تعریف از من، از آنها نیز مذمت نماید. چنین کاری با آنهمه «کتره و کنایه» که در نوشته به کار رفته بود، هرگاه از طرف یک فرد عادی صورت گیرد، انسان می‌تواند حدس بزند که نویسندهٔ همچو مطلبی انسان بی‌شهامت و ترسوئی است که جرأت ابراز نظر مسقیم عقاید خود را ندارد و یا هم به اصطلاح از مرگ بادارش آنقدر غمگین است که در عروسی دیگران به یاد بادار نوحه سر می‌دهد.

اما وقتی پای فرد عادی در میان نباشد؛ بلکه طرف یکی از مدعیان مبارزه و انقلاب خود را معرفی‌بدارد، باید به این نتیجه رسید که طرف با توسل به اصل استخباراتی «تفرقه بینداز...» می‌خواهد در پناه تعریف از فردی، نقطه‌های کین و نفرت بین آن فرد و دیگران را نیز گذاشته و با تکرار آن را بارور بسازد.

**۴-** چهارمین خصوصیت آن «تحسین نامهٔ کذائی»، حرکت هماهنگ نویسنده با سیاست رسمی و اعلام شده از طرف ببرک میهن فروش و «KGB» بود.

هموطنان گرامی ما حتماً به خاطر دارند که وقتی ببرک شیاد این مزدور حقیر و میهن فروش، از طرف روسها به میهن فروشی گزیده شد، در همان اولین سخنرانی خود با تمام قواء تلاش ورزید تا جنایاتی را که به اصطلاح «حزب دموکراتیک خلق» و روسها انجام داده بودند، در یک قلم به پای امین

جلاد و طرفدارانش نوشته ، به زعم خود دامن حزب را از آن جنایات پاک و منزه اعلام بدارد . آنچه در آن روز نخست ، یعنی تا قبل از آن که حاکمیت دوازده سالهٔ بعدی حزب بر مردم افغانستان روا داشت ، اگر برای انسان میهن فروشی چون ببرک می توانست قابل توجیه باشد ؛ مگر بعد از آن که پرچمی - خلقی ها در دوران بعد از ۶ جدی آن جنایات را در ابعاد وسیعتر و سازمانیافته تر دوام داده میلیونها هموطن ما را کشته ، زخمی و یا آواره ساختند ، باز هم محدود ساختن تمام آن جنایات به چندتن از افرادی که زیر نام «امینی» در زندان به جاسوسی اشتغال داشتند ، فقط می تواند وظیفهٔ کسانی باشد که تا مغز استخوان خود با خاد پیوند داشته در همه حالت مبشر و مبلغ سیاست های آن نهاد ضد انسانی بوده و می باشد ، یعنی وقتی کسی جنایتکاران وابسته به امین جلاد را ببیند ؛ اما بنا به ادعای همرمز کنونی اش آقای «پولاد» یار غار « اسدالله کشتمند» [\*] و امثالهم باشد ، به غیر از آن که یک جاسوس باشد نمی تواند چیز دیگری به شمار بیاید .

بر مبنای چنین شناختی من از بحث با چنین افرادی که با شیوهٔ تفکر التقاطی از یک شاخ به شاخ دیگر پر می کشد و با کین توزی و نفرت با دشنام و " نقد " بی پایه به ترور شخصیت های چپ انقلابی می پردازند و با تردستی یک شعبده باز حرفه ئی حلقه های دروغ و اتهام و جعل کاری فراگرفته از اگسای تره کی، کام امین و خاد کشتمند را یکی در میان دیگری قرار می دهند و کودکان و ساده اندیشان را مات و مبهوت می سازند ؛ ابدأ و در هیچ شرایطی جواب مثبت از جانب من نخواهند شنید ؛ ولو انگشت خون آلود آن دو مکار بی عار و دلچکان بی مقدار به قصد ترور فزیکامی ام به روی ماشه قرار گرفته باشد .

رفیق عزیز ، همانطوری که شما در شکافتن کلمات و جملات و آیه های کتاب آسمانی ، « اوسانه ها و سی سانه» های خنده بر انگیز آن کتاب و مرام از آنهمه تخویف و تخدیر اعصاب را با قلم پرتوان و متبحر تان موشکافانه ریشه یابی می کنید و آشکار می سازید ؛ تمنای رفیقانهٔ همهٔ رفقاء از شما در زمینهٔ شناخت افراد و اشخاص فلوته باز و پر روی خزیده در درون جنبش انقلابی کشور ، همچنان این است تا عین شگرد و شیوهٔ شناختی که درحلاجی و باز یافت انعکاسات تباه کن "اصول و قواعد " دین به کار می بندید ، همان سیاق را در مراحل مختلف شناخت چنین افراد هم به کار ببندید که در این زمینه هم به پیروزیها و دستاورد های در خور ستایش و مردم پسند ، دست یابید .

[\*] - باید خاطر نشان ساخت در سفری که به هالند و آلمان داشتم یارغار بودن صادق ظفر یا "پولادگر" با « اسدالله کشتمند » - این قاتل زندانیان و شکنجه گر خاد و عضو KGB و عامل «واواک» ایران را رفقا و دوستان مقیم هالند و آلمان نیز تأیید کرده بودند [

مبارزان راستین - نه تمثیل گران دروغین - در هر دوره ای در تقابل و تعارض با دشمنان اصلی دوره خود در مصاف مرگ و زندگی ایستاده‌اند. از اسپارتاکوس - تامزدک و حضین و سیس - از زاپاتا تا چه گوارا، از روزبه تا سعید سلطانیور؛ از زنده یاد عبدالرحمن محمودی و ... تا سیدال سخندان و مجید و احمد و مینا و بهمن و همه این مبارزان سترگ، در هر دوره ای خواستار درهم شکستن سیستم‌ها (دولت‌ها) بوده‌اند، نه خواستار اصلاح حکومت‌ها. چرا که در این ماشین‌های گردنده و خون افشان چیزی قابل ترمیم و اصلاح شدن وجود ندارد، تا ماشین دولتی و بخشهای خون آلود آن درهم شکسته نشود، انسان از اسارت اقلیت ناچیز استعمارگر و ستم پیشه رهائی پیدا نمی‌کند. آنانی که در درون همین دایره آرزوی اصلاح آن را دارند، احتمال حرکت خودشان در داخل همین دایره می‌رود، همچنان در زمینه پرتله‌های مرئی و نامرئی آن. یا به بیان واضحتر افراد و اشخاصی هم که در این اصل خوانائی دارند، هرگاه بخواهیم با حسن نیت فرد و یا افرادی را که آگاهانه به ضد روند تکامل جنبش‌های سیاسی و انقلابی قرار می‌گیرند (که سمت حرکتشان در تقابل با روند حرکت انقلابات اجتماعی نمی‌تواند که در آینده به خیانت ملی نینجامد) با نشستن و نقد و انتقاد به مسیر اصولی هدایت نمائیم و یا مانع تصادم و اصطکاک‌های بیشتر گردیم. این امر سازنده در صورتی زمینه صلح و مصالحه را می‌تواند تدارک ببیند که طرف مقابل با نیت پاک و نیک به کجراهه در حرکت باشد. در چنین صورتی طور معروف در کار خیر حاجت به پرسش نیست و؛ اما در بُعد دیگر، هرگاه چنین افرادی از زمره عوامل دشمن بوده زیر پوشش طیف خودی نقش بازی کرده باشند، قضیه ماهیتاً فرق می‌کند. در وجود چنین افرادی چیزی سالمی نمی‌تواند وجود داشته باشد. در اصل سراپای اندیشه‌شان حاوی توطئه و دسیسه و اتهام و ریب و ریا و انفجار مواضع انقلابیون می‌باشد. با چنین عناصر همین که شناخته شدند، نباید نشست؛ بلکه بی‌امان با اینها به مبارزه بیرحمانه پرداخت، محاصره‌شان کرد و "شخصیت" سیاسی نمای متورم آنان را کوچک و کوچکتر ساخت؛ همان طوری که برخی از قبایل جنگل‌های آمازون سر بریده دشمنان شانرا (به مرور زمان) با دود کوچک و کوچکتر ساخته خشک می‌نمودند و همانند یک شیء یادگاری و "انتیک" در جایی آویزان می‌کردند. ما هم باید پوقانه باد کرده "شخصیت" سیاسی نمای چنین دشمنان را کوچک و کوچکتر ساخته خشک نمائیم که بیش از این جوانان کشور را با زهر نفرت نژادی و "ایزم" های رنگارنگ شان آشفته فکر، گمراه و مسموم ساخته نتوانند. اینجاست که مرز، بین نیروها و افرادی که ابزار طبقات حاکمه و امپریالیزم جهانی هستند، با کسانی که در راستای انقلاب دموکراتیک نوین و بیرون کردن دشمنان کشور استوارانه، صادقانه و شجاعانه گام بر می‌دارند، مشخص می‌شود؛ مبارزه جوهر و درخشش پیکان برانش را به نمایش می‌گذارد و معنی و مفهومش را بازتاب می‌دهد و در برآیند گلیم اینها جمع می‌شود. در واقعیت امر تمام جنگ‌های طبقاتی، بخصوص از مدت بعد از انقلاب کبیر فرانسه با همین شگرد و شیوه ثبت تاریخ جوامع شده است.

و حال بر گردیم به یک تن از افراد مورد نظر شما: [فرد دیگر، یعنی داکتر غفور سنا - این آهن موریانه خورده - طی نوشته ای جداگانه به تصویر کشیده خواهد شد.]

این شخص در واقع امر، یک تن از پهلوان پنبه‌های سر دیگ آش "کمیته اتریش" [این نهاد استخباراتی و اجنت ساز] است که صفات و سجایای مکارترین، بی‌عارترین، بی‌شرمترین و توطئه‌گرتترین افراد منسوب به سیاست‌بازان طبقه حاکمه را در خود پرورانده و جوشن ریب و فریب و دسیسه و جعلکاری و اتهام زنی و گپ‌سازی و توطئه‌گری و پشتون ستیزی [۱] و درامه بازی و چاپلوسی و دروغگوئی را به تن کرده و از کاربرد ضمیر جمع منفصل ("ما") تا کنون خودش را صاحب

یک به اصطلاح "تیم" نشان داده ، با کرنش و ستایش از عناصر انقلابی می خواهد که به اصطلاح " زیر دست " اش قرار گیرند ! و " صدر " ش بخوانند ؛ در غیر آن در تقابل با آنان قرار خواهد گرفت و با تفنگ چهره ئی خصایل استخباراتی اش ، آنان را گویا " تیرباران " خواهد کرد .

بلی رفیق گرانقدر و متبحر !

این تازه به دوران رسیده و شامل طبقه بالائی شده که در مرداب لومپنیزم سیاسی غوطه ور است ، چنانی که در یک لحظه زود گذر ( با حاصل ترکیبات هفت رنگ کمان رستم ) سریعتر از بوقلمون رنگ عوض می کند . بدین معنی ، چیزی که امروز نوشته ، لحظه ای بعد با دیده درائی یک ولگرد شیر و خط باز ترسو انکار می کند و کار مرداری را که انجام میدهد ، گند آنرا با اشتیاق می بوید تا عمل اشرا طبیعی و معطر وانمود سازد .

من از این که تا کنون واژه های اپورتونیزم ؛ رویونیوزم سنتریزم ؛ دگماتیزم و... را برای چنین شخصیتی به کار نبسته ام ( در آینده نیز به کار نخواهم بست ) منظوری دارم . ... .

اپورتونیزم به مثابه یک مقوله برخاسته از تضاد طبقات که در مناسبات حامیان سیاسی طبقات متخاصم و یا طبقات دارای منافع مشترک مبارزاتی ، در برشی از زمان ، بار بس سنگینش را تبارز می دهد - که تشریح و تفسیر آن صفحات زیادی را احتواء خواهد نمود - از دید من اطلاق این واژه و سایر واژه ها به یک شخص ، زمانی واقعاً مفهوم اصلی خود را متبارز می سازد که وی قبلاً معتقد و باورمند به مارکسیزم ، لنینیزم ، بعد ها به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون بوده باشد و در زمینه مبارزاتی پراتیک مشخص خود را به گونه روشن پیاده کرده باشد . زمانی که شخصی دارای چنین صفات ، نورم های علماً تنظیم شده انقلابی را بنا به منافع طبقاتی و یا گروهی خود نادیده گرفته ، در راستای مبارزه به خاطر امر انقلاب دموکراتیک نوین از نظرات ضد انقلابی به دفاع بر می خیزد و یا در برابر حرکات ضد انقلابی افراد خودی نرمش غیر اصولی نشان می دهد و یا ... ، این واژه بیش از این تحمل چنین وضعی را نکرده قد برافراشته ، در پهلوی نام آن شخص حک می شود .

کس و یا کسانی که از گذشته ها بدینسو اصلاً در پراتیک نشان داده اند که انقلابی نبوده اند ، یا به بیان واضحتر کدام پراتیک مبارزاتی و انقلابی ( اصلاً ) نداشته اند ؛ مگر با رنگ و بوی ایزم های انقلابی خودشان را آراسته اند و به داخل جنبش - به گونه ای - خزیده ، زیر پوشش چپ انقلابی از درون به آن ضربه زده اند ؛ چطور می توان چنین اشخاص را اپورتونیست و دگماتیست و ... خواند . از دید من ، این به کلی اشتباه است ، هر گاه ما با اپورتونیست خواندن افرادی ، مثل صادق ظفر زیر نام مستعار پولادگر و داکتر غفور سنا زیر سپر نام مستعار پولاد و سایر نام ها مخفی شده ... ) بر صفحات زندگی گذشته استخباراتی آنان مهر کار کرد مبارزه انقلابی بزنیم . بدین نهج آنان را صاحب هویت مبارزاتی می سازیم .

## این قماش افراد عمدتاً در دو طیف حرکت خودشان را به نمایش می گذارند :

۱- زمانی که احساس کردند مورد شک افراد دور و برشان قرار گرفته اند ، بحث هایشان را بیشتر بر مسایل تئوریک و سیاسی تمرکز می دهند و طیف مقابل شان را متهم به عدول از خط مارکسیزم - لنینیسم - "مائوایسم" می نمایند ؛ حتا اگر به گوش خود هم بشنوند که کس و یا کسانی آنان را حین جر و بحث عامل دشمن بخواند ، خونسردی و برده باری شانرا حفظ نموده - با اکث یک "انقلابی حرفه ئی" - چنین حرفی را بی اهمیت تلقی نموده ، شنونده هایشان را به این باورمند می سازند که آنان گویا " انقلابی های متکی به خلق و با گذشتی اند" که هم و غم شان را کار انقلابی ، وحدت جنبش و ... و ... می سازد . نمونه ای تیپیک آن در زندان پلچرخی کسی بود مشهور به "داکتر فخرالدین" . این عضو بسیار زیرک و تمثیل گر کار کشته خاد که قبل از زندانی شدنش معلومات جمع شده در مورد جنبش و رهبران سترگ آن را در مرکز خاد با دقت مورد مطالعه قرار داده بود ، بعداً وارد زندان شده خودش را هم‌رزم نزدیک شهید مجید نشان داده می گفت که در مکروریان وعده ملاقات با رفیق مجید داشت ؛ زمانی که وارد محل ملاقات شد ، توسط تیم مسلح خاد گرفتار گردید . گاهی از یک شخصیت جنبش که گویا در جلسه ای با رهبر سازمان رهائی و یا رهبر ساوو و یا ... وی را مخاطب قرار داده اینطور گفته و یا آنطوری تحلیل نموده ... سخنانی را بر زبان می آورد . با چنین تکتیکی موفق هم شده بود ، شماری از ساده اندیشان بی خبر از نیرنگ خاد را فریب بدهد و در زندان خودش را عامل ارتباط زندانیان ساما با مرکز آن در خارج جا بزند .

۲- طیف دیگر شان ، زمانی که می شنیدند کس و یا کسانی آنان را شناخته در باره شان با دیگران صحبت هائی راه انداخته اند ، اجازه داشتند طبق رهنمود مرکز خود از کوره در برونند ، بیدرنگ واکنش نشان بدهند و علیه آن فرد و یا افراد دست به توطئه بزنند و با اشکال مختلف از آنان انتقام بگیرند ، تا با چنین شگرد موجب هراس سایر زندانیان کاوشگر شده ، مانع افشاء گری آنان در مورد خود گردند .

پهلوان پنبه " شورشی" ما ، یعنی صادق ظفر با نام های مستعار پولادگر ، الینگار ، د. شفق وپ. ستیز و چی و چی شامل همین طیف می باشد . او نمی خواهد به این سادگی پنبه های سرخ "ایزم" های رنگین به اصطلاح "انقلابی" اش با ضربات پیهم کمان نقد باد شده پخته پراک شود و پیکر پوسیده "سیاسی" - استخباراتی به هم گره خورده اش از هم بپاشد .  
رفیق دلیر و مبتکر!

به یقین که شما هم به این اصل مبارزاتی باور دارید که یک مبارز راستین راه رهائی مردم و کشور از یوغ استعمار و استثمار و ستم طبقاتی، در هر برش زمان که متوجه اشتباه خود شود، با انتقاد از خود، بیدرنگ هویت واقعی چنین اشخاص را به تصویر بکشد، تا توده‌ها فریب پردازهای رنگین و پرافشانی‌های مسخره‌چنین زاغ‌ها و زاغچه‌های "هوشیار" و نکبتبار سیاسی - استخباراتی را در فضای قیر اندود کنونی کشور نخورند.

این قماش افراد در اولین گامی که برای تخریب و بی ارزش نشان دادن جنبش انقلابی و رهبرانش بر می‌دارند، زیر عنوان "نقد" و "انتقاد" رهبران خردمند و اسطوره‌های مقاومت افغانستان را آماج تیرهای زهر آگین و کین توزانه خود قرار می‌دهند؛ به درستی می‌دانند که ذهنیت ساده اندیشانه طیفی از افراد ساده اندیش اجتماع؛ حتا شماری از روشنفکران که بر مبنای تحلیل ضد علمی خرده بورژواهای سیاسی شده روزگار، اینطور شکل گرفته که "منتقد" و حمله کننده به رهبران سترگ جنبش انقلابی کشور (ولو از لحاظ سیاسی - ادبی کم سواد هم باشند، مثل صادق ظفر یا "پولادگر" کثیرالابعاد، و کم بغل "سیاسی - فکری"!) "تنها مانده‌ای مثل داکتر غفور سنا، یا "پولاد" (از جایگاه مذلت بار بی هویتی به پله‌های بلند و بلندتر کسب هویت کذائی قرار خواهند گرفت؛ متکی بر همین ساده نگری، اینها و امثال شان در پیوست با انجام وظیفه محوله به رهبران جنبش انقلابی زیر عنوان انتقاد [۲] اصولی می‌تازند، تا برای خودشان کسب هویت به اصطلاح "انقلابی" نمایند که مسلماً چنین هویت‌های کذائی مبارزاتی به زودترین وقت، به ضد خود تبدیل شده فاعل کودن با تمام هوشیاری زاغی خود بال شکسته شده در مرداب کار و کردار ضد انقلابی و ضد مردمی و استخباراتی خود دوباره فرو خواهند رفت. آخر حکم مبارزه طبقاتی در سراسر تاریخ همین است، به غیر از آن بوده نمی‌تواند.



## توضیحات

[۱] - به خاطری که صادق ظفر را ضد پشتون گفته ام سر و صدا راه انداخته ، بخصوص آهن زنگزده ( **داکتر غفور سنا** ) در لاطائلات تازه اش با پر روئی خواسته وی را تبرئه نماید به گفته شاعری "عجب زمانی است نازنین !"

شناخت من از صادق ظفر با نام مستعار پولادگر ، متکی به دو اصل ذیل بوده است :

### اصل اول :

از نخستین روزهایی که تلفونی با تو **داکتر غفور سنا** ( که ترا نباید شما گفت ) آشنا شدم تو هر از گاه به من می گفتی که :

« ضد پشتون بودن صادق را تنها من نمی گویم دیگران هم از چنین طرز تفکر منحط وی اطلاع دارند در یک تالار در المان زمانی که چشم صادق به طرف عتیق بارکزی افتاد با خشم به طرفش رفته وی را مخاطب قرار داده گفت : " ای نمی تو پشتون و قوم پشتونت بالای ما هزاره ها ستم کردید " [ نقل به قول ] من برایش گفتم این درست نیست باید طبقه حاکمه پشتون را محکوم کرده مجموع پشتون را ... »

[ بگذار بنویسم : اگر این قلم گفته های بین گیمة بزرگ و گیمة کوچک فوق را در باره پشتون ستیزی صادق ظفر از خود ساخته باشد و یا ، اگر تو **داکتر غفور سنا** ( پولاد ) گفته هایت را که در فوق تذکار یافت و تا همین اواخر هم - بار بار - به من تلقین می کردی وبه زعم خود من را علیه وی تحریک می کردی ؛ انکار نمائی تمام گپ های زشت و دشنامهای رکیک نصیب اش باد ! هیچ باورم نمی شد که **داکتر غفور سنا** یا **پولاد جاسوس** ، پست تر از یک جاسوس فرومایه جایگاهش را آگاهانه برگزیده باشد ]

### اصل دوم :

بگذار سری بزنییم به متن نوشته پشتون ستیزانه صادق ظفر که طی نقد جانانه و استوار بر پایه نقد مارکسیستی از طرف « **سازمان انقلابی افغانستان** » تحت عنوان « **دون کیشوت های** " **مائویست** " **بیماران روانی با لاطائلات** " **مائویستی** " « شلاقش شده :

« ما فقط یک چیز داریم که طبقه ما یعنی طبقه کارگر است و مبارزه ما با طبقات استثمارگر و مزدوران خبرچین آنها مبارزه طبقاتی است.» ( بیانیه مائویست های افغانستان، ۲۳ ثور ۱۳۹۰) ولی با «لهجه» افغانستانی «چنین ارشاد می کنند:

« در حال حاضر ملیت پشتون {به شمول کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان} در افغانستان ملیت ستمگر است... پروژه های عظیم زراعتی مانند فارم های هده، غازی آباد و نهرها و کانالهای آبیاری و زمینهای زراعتی درجه اول و جلگه های سرسبز افغانستان نیز به ملیت پشتون {به شمول کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان} تعلق دارد...»

مگر این قطعه خنده دار و مبتذل، نمونه واقعی «زبان اینجوئی» نیست؟ مگر این عبارت پردازی با زبان «کامران میرهزار»، «فرشته حضرتی»، «حفیظ منصور»، «زریاب»، «پرتو نادری» و «عطا محمد نور» تفاوتی دارد؟ مگر آنان از «فاشیزم پشتون ها»، «اوغان های فاشیست»، «دولت پشتون ها» و «حاکمیت قبیله» و غیره نمی نالند و «راه حل» را در تجزیه افغانستان نمی بینند؟ «

و اینک مدرکی دیگر از پشتون ستیزی صادق ظفر :

« مائویست ها » احتمالاً این را به خوبی می دانند، ولی چون به بیماری مزمن تعصب مبتلا اند، لذا از مدتها به این طرف علیه «ستمگری پشتون ها» اعلام جهاد کرده اند، که در این میان باید ملالی میوند را نیز هدف قرار می دادند، و به این خاطر می نویسند: «هنوز موثق نیست که ملالی میوندی وجود خارجی و عینی داشته یا نه؟ اینکه چند لندی ضد تجاوز بیگانه تحت تاثیر عبدالحی حبیبی در صحنه اکادمیک و گل محمد مومند در عرصه سیاست به این نام که گویا زنی از میوند بوده، نسبت داده میشود موضوعی است که تحقیقات آینده حتما صحت و سقم آنرا تثبیت خواهد کرد.»

باز هم برای لحظه ای فرض می کنیم که «ملالی میوندی» وجود فزیکی نداشته و اسطوره ای است که علیه استعمار و استعمارگران از طرف این یا آن، خلق شده است. آیا «مائویست ها» گفته می توانند که این اسطوره یک اسطوره انقلابی است یا ضد انقلابی؟ «

[۲] - مطلبی را که همین لحظه در ذهنم متبادر شد ، با شما و جوانان عزیز کشورم طور فشرده در میان می گذارم :

روز های آزادی از زندان پلچرخی خیلی ها سنگین و از جا کنندی نبود. زندانیان همه در آتش انتظار شنیدن اسم شان در لست های آورده شده به سلول ها، با بی صبری چشم به نتایج کار دوخته بودند، چه دولت پوشالی تصمیم گرفته بود زندانیان را به تدریج یک روز، یا دو و یا سه روز در میان از زندان رها کند.

صاحب منصب میهن فروش خلقی لست زندانیانی را که باید آزاد شوند، هر بار به اتاق ما می آورد، کسانی که اسم شان خوانده می شد با شتاب آمیخته با هیجان شدید از جایشان بلند شده به جمع و جور کردن اسباب و اثاثیه شان می پرداختند. "مصالحه ملی" دیکته شده گرباچف در زندان به دست اجراء سپرده شده بود. هر زندانی طور دلخواه می توانست به هر سلولی که آرزو داشت برود. در اتاقی که من و شماری از رفقای اخگر و رهائی و یک عنصر پوششی به نام «سید آجان» در دسته پیشرو در یک دیره بودیم، یک جوانک موی طلائی که حدود بیست سال داشت، دو و یا سه روز پیش در اتاق ما آورده شده بود (جوایس شایع کرده بودند که آن جوان "سامائی" است. وی چشمان آبی و مو های طلائی و ریش کمتر غلو داشت. می گفت از گلدره کوهدامن است. در اصل مربوط سازمان جوان حزب میهن فروشان بود، که به دستور خاد به جبهه شمالی فرستاده شده بود تا سر داره های اخوانی همجنس باز را سرگرم بسازد. نوارهم می کشید. وی بنا بر دستور اطلاعات زندان نمی خواست - بیش از این - در میان اخوانی ها و در دیره شان با آنها همکاسه باشد. دو-سه تن اخگری، یک تن از رهائی و یک پوششی (از دسته پیشرو) گفتند این جوان طوری که معلوم می شود از زمره رفقای ساما می باشد او می خواهد در دیره ما بیاید و با ما همکاسه شود. من با آنکه درک کردم که وی از عوامل نفوذی خاد است که شماری از جهادی ها را به تور خاد انداخته و خود هم زندانی شده از هویت اصلی وی چیزی نگفتم؛ مگر با حضورش در دیره و سفره مخالفت نمودم، با آنهام دیگران اجازه دادند که وی نان را در دیره ما صرف نماید. در همین گیر و دار لست خوانی و رهائی از زندان دروازه سلول باز شد. صاحب منصب لست دست داشته اش را باز نموده شروع به خواندن نام کرد ...

لست زندانیان "خلاصی" خوانده می شد، زندانیان اتاق ما به تدریج کم و کم تر شده می رفت. من و آقای جبلی و آن جوان در دیره ماندیم. نام سایر افراد دیره ما خوانده شد. آنها از اتاق رفتند. به مجردی که شمار زندانیان از هر اتاق کاهش می یافت، سربازان به زندانیان می گفتند: "در اتاق ... و اتاق ... تقسیم شوید که این اتاق بسته می شود، هرکی به هر اتاقی که بخواهد رفته می تواند". من و جبلی (در جلد چهارم و یا پنجم خاطرات زندان در باره این شخص بیشتر خواهم نوشت) اسباب و اثاثیه خود مان را جمع و جور کردیم. دفعتهاً سر و کله آن جوان خادی که جایش در آن طرف اتاق بود پیدا شده با هیجان گفت: توخی صاحب شما و معلم صاحب در کدام اتاق می روید که منمهم بستره ام را به آن اتاق بعداً بیاورم". معلم جبلی به طرفم نگاه استهفام آمیزی نمود. من بی درنگ یکی از اتاق ها را برایش نشان داده گفتم که به آنجا می رویم. وی رفت تا اسباب و اثاثیه اش را جمع و جور نماید ... به معلم جبلی گفتم: "تا زمانی که رفقای جوانان با ما همکاسه بودند، ناگزیر بودیم که حضور

این جوان را تحمل نمائیم ، حالا ضرور نیست با چنین کسی هم کاسه شویم " . معلم جبلی که از لحاظ اخلاقی مرد خوبی می نمود ، نظرم را پذیرفت . هر دو با شتاب سمت اتاق دیگر را در پیش گرفتیم . مدتی نگذشته بود که آن جوان با اسباب و اثاثیه اش پیدا شده نفس سوخته به طرف ما آمده رویش را به جانب من دور داده با آواز بلند آمیخته با ناراحتی چنین گفت : **" والله توخی صاحب من شما را انتقاد می کنم که مره در اتاق دیگر فرستادید و خودتان در این اتاق آمدید "** . با الفاظ و کلماتی که شایسته چنین آدم ها است ، جوابش را دادم .

این تازه کار درسش را چنین فرا گرفته بود که در ایام زندانش با زندانیان مسن و آنانی که فکر می شد جایگاه قابل توجه در حزب و یا سازمان خود دارند ، معاشرت نماید ، آنگاه بهانه ای به چنگ آورده آنان را گویا به " نقد " بکشد ، در چنین صورتی در میان زندانیان هویت به اصطلاح " مبارزاتی " کسب می نماید . در واقع امر ، زمانی که بزرگ نمائی کند مردم به وی باورمند شده اعتماد می نمایند که گویا این جوان با آن که کم سن و سال است ببین چطور بزرگ سالان حزبش را ( بخوان با اکت و تمثیل ) به نقد می کشد .

**این دو تن صادق ظفر ( مشهور شده به " پولادگر " ) و بزرگترش داکتر غفور سنا ( مشهور شده به پولاد ) با این شیوه هم در تلاش اند کسب هویت انقلابی نمایند !!**